**غربت در ديار فرنگ**

**تاليف**

**محمد بن عبدالرحمن العريفي**

**ترجمه**

**محمد حنيف حسين زايي**

شناسنامه‌ كتاب

ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ

نام كتاب: غربت در ديار فرنگ

تاليف: دكتر محمد بن عبدالرحمن العريفي

مترجم: محمد حنيف حسين زائي

ناشر: انتشارات مكتبه اسحاقيه

نوبت چاپ: اول

تاريخ انتشار: 1390هـ .ش.

تيراژ:3000

قيمت:

ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ

مركز پخش: كليه كتابفروشي‌هاي معتبر.

# تلفن مركز پخش: 09159486853

مقدمه مترجم

مهاجرت پديده‌اي نوظهور نيست، بلكه همواره انسان‌ها از بدو تاريخ تا به امروز براي زندگي بهتر و در جستجو رفاه و آسايش از جايي به جايي مهاجرت كرده و از يك نقطه به نقطه‌اي ديگر كوچيده‌اند.

حتي در مواردي قرآن مجيد ترك وطن را بر انسان‌ها فرض مي‌داند و انسان را براي مهاجرت ترغيب و تشويق مي‌نمايد.

بنابراين مهاجرت و ترك وطن از ديدگاه اسلام اشكالي ندارد، در صورتي كه ترك وطن براي دين، آبرو و آرمان‌هاي ايماني و اسلامي فرد مسلمان در تضاد نباشد.

كتابچه‌ي حاضر يكي از بهترين و ارزشمندترين كتاب‌هاي نگاشته شده در زمينه‌ي احكام هجرت و سكونت در سرزمين‌هاي كفار و غير مسلمانان است كه به قلم توانمند اسلام شناس بزرگ و انديشمند برجسته جناب دكتر عريفي نوشته شده كه اينك ترجمه آن را تقديم فارسي زبانان عزيز مي‌نمايم. اميدوارم كه مقبول درگاه حق واقع گردد. آمين.

**محمد حنيف حسين زايي**

HANIF2359@YAHOO.COM

## مغترب کيست؟

 مغترب مسلماني است که در کشورها و بلاد کفر اقامت گزيده و در آنجا رحل اقامت افکنده و در گوشه‌‌هايش سکني گزيده است.

 پس از اين که تند بادها وزيدن گرفته و زمين برايش تنگ آمده است. لذا از خانواده و وطن خويش جدا شده و در سرزمين‌هاي دور دست مقيم شده است. خودش در شرق دنيا، برادرش در غرب، خواهرش در شمال و فرزندش در جنوب گيتي بسر مي‌برند. اما از عمو زاده‌اش هيچ خبري ندارد و هر گاه از او ياد مي‌کند، نمي‌داند بگويد: خدا حفظش کند يا رحمت خدا بر او باد! غربت زدگان! براي هر کدامشان داستاني است و هر پدر دل شکسته‌اي در سينه‌اش دردها دارد و چهره‌ي هر کدام حاکي از داستاني است. اميدوارم در اين کتابچه به برخي از احوال غم‌انگيز آنها آشنا شده و با آنان بنشينيم از سر گذشت آنها استفاده کرده و به آنان افاده برسانيم.

**دکتر محمد بن عبدالرحمن عريفي**

**بسم الله الرحمن الرحيم**

**الحمدلله والصلاة و السلام علي رسول الله. . و بعد:**

شيخ در حالي که سخن مي‌گفت، فرمود: من در يک کشور اروپايي بودم كه در آن بسياري از مغتربين و پناهندگان مسلمان سكونت داشتند و به خاطر زندگي بهتر و مرفه‌تر به اين کشورها پناهنده شده بودند. پس از اين که از نماز تراويح و ايراد سخنراني فارغ شدم، يکي از دوستان بزرگوار نزد من آمد و گفت: يکي از برادران عرب تبار خبر شده است که شما جهت امر دعوت به اينجا آمده‌اي، لذا مي‌خواهد با پسرش ملاقاتي داشته باشي! من از روي تعجب پرسيدم: من با پسرش ملاقات کنم؟ چرا خودش را ملاقات نکنم و چرا خودش نزد من نمي‌آيد و از من چنين درخواستي نمي‌کند؟ گفت: او با ما نماز نمي‌خواند، اما پسرش از يک مشکلي شکوه دارد و مي‌خواهد شما در حل آن مشارکت داشته باشي.

بنابراين من همراه اين برادر با ماشين به آنجا رفتم وقتي وارد منزل شديم، ناگاه با پيرمردي برخورد کرديم که سنّش دروازه هاي شصت را مي‌کوبيد. در طول عمرش تبعيد و اخراج از وطن و شکنجه‌ها ديده و به زندان رفته است. سپس با فرزندان و جگر گوشه‌هايش در يکي کشورهاي کفار رحل افکنده است. لذا در اين بلاد با امن و آرامش بسر برده و با سهولت و آساني زندگي مرفهي برايش فراهم آمده است.

 وي با يک دلگرمي با من سلام گفت و سپس مرا به اتاق پذيرايي تعارف کرد و گوشه‌هايي از زندگي پرماجرا و دردناکش را برايم تعريف كرد که چگونه پس از تحمل بدبختي‌ها و شکنجه‌هاي دوران جواني، براي كسب زندگي آسوده و مُرفَّه، در ايام پيري به اين سرزمين آمده است،

من از وي پرسيدم: آيا به زندگي آرام و آسوده‌اي دست يافتي؟ فرمود: آري، به ظاهرخانه‌اي وسيع، ماشين آخرين سيستم، حقوق ماهيانه بدون کار و خستگي و بدون زحمت و دردسر و بي‌هيچ آوارگي و خانه بدوشي و ترس و واهمه! هر کسي ببيند، گمان مي‌کند من آسوده خاطر و زندگي آرامي دارم و آرزو مي‌کند که زندگي مرا داشته باشد، اما حقيقت اين است که من بدبخت‌ترين انسان‌ها هستم، به پسران و دختران و بر زنم هيچ اشراف و قيموميتي ندارم، بلکه اصلا احساس مي‌کنم که من انساني مستقل که داراي شخصيت و صلاحيت باشد، نيستم. زندگي‌ام کاملا بي‌تنوع و بلکه پر ملالت و رنج آور است. احساس مي‌کنم که انگار بسان دستگاه و وسيله‌اي فرسوده هستم که هر آن مخترعش منتظر است تا مدت صلاحيت و كارايي‌اش به اتمام برسد تا آن را به ديگري عوض کند.

سپس اين پيرمرد بر اعصابش مسلط شد و گفت: ببخشيد جناب شيخ! نمي‌خواهم اين دردها و رنج‌ها را به رخ شما بکشم؛ زيرا اينها بيشتر از آن هستند که در يک جلسه به پايان برسند، بلکه هدف از ملاقات شما به خاطر يک مشکلي است كه پسر کوچکم به آن مواجه شده است.

جناب شيخ، کوچک‌ترين پسرم نوزده سال سن دارد و در سن پانزده سالگي به اين کشورها آمده است و در اين ممالک تحصيل کرده است و با اهل اين سرزمين در مدارس، بازارها، خانه‌ها و باشگاه‌ها، و ورزشگاه‌هايشان و... اختلاط کرده است و من او را از هيچ چيزي ممانعت نكرده‌ام. بلکه اصلا در زندگي‌اش دخالت نکرده‌ام! زيرا اصول تربيتي نوين دال بر اين امر است.

من با جديت مي‌توانم بگويم که او را کاملا آزاد گذاشته و از هيچ كاري، اعم از حلال و حرام ممانعت نکرده‌ام ؛ زيرا در غير اين صورت اگر وي به پليس و دستگاه‌هاي امنيتي خبر مي‌داد، سبب زندان و عقوبت من مي‌شد.

خلاصه اين که پسرم مدت طولاني است که نماز نمي‌خواند و روزه نمي‌گيرد بلکه کاملا نسبت به امور ديني بي‌توجه است، بلكه بر اين باور است كه همه اديان نسبت به انسان‌ها نوعي ستم به شمار مي‌روند. اخيراً بسيار به تنگنا در آمده و آشفته شده است! تنها به اتاقش پناه مي‌برد و با ما اختلاط نمي‌کند! هر روز صبح سرش را با تيغ مي‌تراشد و دست به کارهاي عجيب و غريبي مي‌زند.

ممکن است او را صدا بزنم تا با او ملاقات بکني، اميد است خداوند حال او را به دست شما بهبود بخشد. من عرض کردم: اشکالي ندارد آن گاه پدر با مهرباني محمد را صدا زد. محمد، محمد، پس از چند لحظه محمد نزد ما آمد، وي جواني در عنفوان جواني و نشاط كه دستخوش شهوات و تمايلات نفساني قرار گرفته و در آن غوطه وربود. دستش را به سويم دراز کرد و گفت:

**ـ السلام عليکم:**

**ـ وعليکم السلام.**آقا محمد حالت چطور است؟ پدر وارد اتاق شد و گفت: محمد! اين شيخ آمده است تا در مورد افکاري که آنها را نزد من بيان مي‌کني، با تو گفتگو کند.

 فرزندم! تو مسلماني. فرزندم بر تو حرام است. فرزندم! آنگاه پيرمرد گريه سرداد و صدايش بلند شد و سپس خاموش شد. آن گاه من به محمد گفتم: پدرت مي‌گويد: تو برخي مسايل ديني داري آيا ممکن است آنها را بشنوم؟ اما ببخشيد قبل از اين که آنها را بازگو نمايي آيا تو به خوبي مي‌تواني عربي صحبت کني![[1]](#footnote-2)

گفت: تا حدودي آن را مي‌فهمم اما لطفاً با زبان فصيح با من صحبت نکنيد. لذا به او گفتم: محمد! آيا تو به وجود الله اعتقاد داري؟ پرسيد: اعتقاد يعني چه؟ باز به او گفتم: يعني تو به اين مطلب ايمان داري که الله وجود دارد ؟ گفت: ايمان! يعني چطور؟ باز من گفتم: ((dorohelieatidh؟ آن گاه فرمود: بله، بله. باز من گفتم: خداوند ما را آفريده و ما را رزق و روزي داده و به عبادت خودش امر كرده است و پيامبران را به عنوان مژده دهنده و هشدار دهنده فرستاده است. گفتگوي‌مان به درازا کشيد و قانع نشد که خداوند آفريدگار حکيم و دادگر است و سزاوار اطاعت و بندگي و ذاتي عظيم و متعال است. وقتي چنين امري را مشاهده کردم به او گفتم: مي‌خواهم از تو سوره فاتحه يعنيالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ را بشنوم؟ چون شروع به خواندن آن کرد در آن دچار اشتباه شد؛ زيرا او سوره‌هاي کوچک قرآن كريم را هم بلد نبود!

من به او گفتم: بيا نزديک و کنارم بنشين. چون در کنارم قرار گرفت، دستم را بر سينه‌اش گذاشتم و سه مرتبه سوره فاتحه را خواندم آن گاه اشک از چشمانش جاري شد من از خواندن باز آمدم و پرسيدم: چرا گريه مي‌کني؟ با صدايي که گريه آن را قطع مي‌کرد گفت: نمي دانم، نمي دانم، سپس دستم را بر سينه‌اش گذاشتم و اين آيه را تلاوت کردم:لَو أنزَلْنَا هَذَا القُرْانَ عَلَي جَبَلٍٍ[[2]](#footnote-3)و نيزقُلْ أإئنَّکُمْ لَتَکْفُرَونَ بِالَّذِي. . تا. .تَقْدِيرُ العَزِيزِ العَلِيم[[3]](#footnote-4)

و نيز آيات ديگري که متضمن عظمت وشکوه الله (جل جلاله) بودند و جوان نه تنها با شنيدن اين آيات گريه مي‌کرد، بلکه در گريه‌اش بي تابي مي‌کرد تا اينکه من تلاوت را به پايان رساندم و کوشش کردم تا با او صحبت کنم اما نتوانست يک کلمه بر زبان آورد آنگاه دستش را گرفتم و کوشيدم تا سر پاهايش بايستد و گفتم: برخيز و دو رکعت نماز بخوان و زندگي‌ات را از نو آغاز کن.

آن وقت در پيشگاه آفريدگار و مولايش خاشعانه ايستاد. ذاتي که او را به صورت انساني کامل و اندامي زيبا و قامتي راست آفريده است، خدايي که او راخلق نمود و اوست که هدايتش مي‌کند و هموست که آب و غذايش مي‌دهد و هر گاه مريض شود شفايش مي‌بخشد. اوست که او را مرگ و حيات مي‌بخشد. وي در پيشگاه پاداش‌دهنده حقيقي بلند شد. گريه کرد و به شدت گريست؛ زيرا سال‌ها بين او و پروردگارش قطع رابطه شده بود. بعد از نماز به من قول داد که هرگز از نماز تراويح با جماعت و شرکت در جلسات سخنراني غيبت نورزد و به حمدالله چنين هم شد اين بود سرگذشت جوان اول .

## سرگذشت برادري ديگر

اين برادر يکي از نمازگذاران بود که بر نمازش محافظت مي‌کرد و در مرکز اسلامي همراه ما بود نزد من آمد و از من خواست تا با برادرش که نماز نمي‌خواند و روزه نمي‌گيرد و هرگز خدا را عبادت نمي‌کند ملاقات کنم.

با اين برادر به خانه‌اش رفتم وي مرا به اتاق پذيرائي راهنمايي کرد و سپس صدا زد محمد! محمد! -اين اسم برادرش بود- محمد جواني هيجده ساله بود، نزد ما آمد و با ملايمت و نرمي مصافحه کرد و آن‌گاه نشست، برادرش گفت: محمد! اين شيخ دعوتگري است كه به اين آنده است. من دوست دارم با شما آشنا شود. آن وقت محمد با يک لطف و محبت فرمود: خوش آمديد.

 ابتدا درِ سخن را از زندگي و سبب آفرينش‌مان باز کردم و از عبادت و طاعتي که خداوند مستحق آن است و اين که اين کفار در گمراهي ظاهر و آشکار بسر مي‌برند و خوشبختي و سعادت حقيقي در دين خدا نهفته است. سپس با صراحت از مخالفت‌هايي که در ميان جوانان مسلمان در اين کشورها وجود دارد و كيفر تارک نماز و...سخن به ميان آوردم .

محمد نسبت به سخنانم اظهار بي‌اعتنايي مي‌کرد. علي رغم اين که کلماتش با اظهار دوستي و تبسم آراسته بود. ليکن در آغاز در درک آنچه من مي‌گفتم، جدي نبود.

به او گفتم: محمد! مي‌خواهم سوره فاتحه را برايم بخواني لذا شروع به خواندن سوره فاتحه نمود. وي اشتباه مي‌خواند و من اصلاح مي‌کردم. باز وي اشتباه مي‌خواند و من اصلاح مي‌کردم مرتبه سوم اشتباه خواند و باز من اصلاح کردم. در اين هنگام خاموش شد! آري سوره فاتحه را بلد نبود!

به او گفتم: ما تو را دوست داريم و خير خواه تو هستيم و مي خواهيم همراه ما بيايي و با نمازگزاران نماز بخواني و بعد از نماز تراويح در جلسه سخنراني شرکت كني. وي پس از بهانه‌ها و عذرهاي شديد در پايان بر اين امر توافق نمود و همراهمان آمد و نماز تراويح خواند و در جلسه سخنراني شرکت کرد، سپس بيرون شد و بعد از آن او را نديدم. در مورد او از برادرش پرسيدم گفت: جناب شيخ! برادرم مي گويد: در لحظاتي که در مسجد بسر برده است انگار چند سالطول کشيده و ملول و خسته شده است! من با شنيدن اين خبر **«لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم»** خواندم و سپس براي هدايتش دعاي خير نمودم.

## داستان سوم

من در سوئد بودم، سوئد کشوري است که بسياري از مسلمانان به اين کشور پناهنده شده‌اند پس از نماز تراويح و ايراد سخنراني (که به زبان عربي انجام گرفت) يکي از دوستان عرب نزد من آمد و گفت: در اينجا برخي از دوستان سوئدي مسلمان مي‌خواهند با شما نشستي داشته باشند آنان در مسجد حلقه زدهو در انتظار شما هستند. لذا من از يکي از دوستان استدعا کردم که ترجمه سخنان مرا به عهده گيرد. بنابراين به جلسه آنها رفتم و از نعمت هدايت و اهمّيت استقامت بر دين را برايشان يادآور شدم و اين برادر سخنانم را از عربي به انگليسي ترجمه مي‌کرد. ناگهان يکي از نمازگزاران مترجم را صدا زد وي ما را ترک گفته و به سوي آن شخص رفت، من خاموش شدم و منتظر برگشت مترجم ماندم تا سخنانم را تکميل کنم.

تاخير وي به طول انجاميد و سکوت من و شنوندگان به طول امجاميد. ناگهانيکي از جمع حاضرين با زبان عربي نسبتاً شکسته‌اي شروع به سخن نموده و گفت: شيخ من کم کم مي توانم ترجمه کنم! من تعجب کردم و گفتم: مگر شما زبان عربي بلد هستيد؟ گفت: من عرب و از كشور فلسطين هستم مادر و پدرم فلسطيني هستند، اما من در اينجا به دنيا آمدم و زبانم سوئدي است و از دوران کودکي پدر و مادرم علاقه داشتند تا من زبان عربي را فرا گيرم، خلاصه من کمي مي‌فهمم (اين جملات را با زبان عربي شکسته که با جملات و عبارات انگليسي مخلوط بود گفت.)

اينها پاره‌اي از احوال فرزندان جوان و مسلمان در ديار غربت بود. در حالي که جوانان به دنبال غرايز جنسي و تمايلات شهواني و بلهوسي خويش نيز هستند و توفيق هدايت و توبه را نيافتند.

روي سخنم تنها متوجه پسران نيست بلکه شامل دختران نيز است اين حال و روزگار دختران و پسران ما هست، اما احوال پدران بسيار بدتر و دردناک‌تر است.

## شرح حال پدري دردمند را بشنويد

شيخ در ادامه افزود: پدري با دلي‌شکسته و خاطري آزرده نزد من آمد و گفت: جناب شيخ! از اين زندگي خسته شده‌ام! در يکي از کشورهاي اسلامي زندگي مي‌کردم، اذان به گوشم مي‌رسيد و در نماز جماعت شرکت مي‌کردم و همراه ذاکرين به حمد و ثناي خدا مشغول مي‌شدم و همراه رکوع کنندگان رکوع مي‌کردم، صليب و کليسايي نمي ديدم. آري، زندگي مُحقَّري داشتم و مالک ثروت و دارايي نبودم، منزل شيک و مجللي نداشتم و در بيمارستان پيشرفته‌اي مورد معالجه قرار نمي‌گرفتم، اما پادشاهي مقتدر بودم و بر تخت کوچک منزلم چهار زانو مي‌نشستم. زن و فرزندان دراطرافم بودند و من بسان ماهي که در وسط ستارگان نورافشاني مي‌كردم.

**بالامس کنا و لا يرجي تفرقنا و اليوم صرنا و لا يرجي تلاقينا**

يعني « تا ديروز چنان در کنار همديگر بوديم که امکان جدايي‌مان وجود نداشت و امروز چنان از هم جدا شديم که اميد ملاقات و در کنار هم بودن مان وجود ندارد».

مي‌دانستم پسرم کجا مي‌رود و دخترم با چه کسي مي‌نشيند و زنم با چه کسي ملاقات مي‌کند. ناگهان يکي از خويشاوندان برايم چنين پيشنهاد کرد که به يکي از کشورهاي پيشرفته و مترقي بيايم که به من تابعيت، راحتي، امنيت، رفاه و حقوق بهداشت و درمان مي دهد. در نتيجه من فريب خوردم و به سوئد آمدم. دولت سوئد پناهندگي مرا پذيرفت. مرا در خانه‌اي زيبا و مجلل اسکان داد و فرزندانم در مدارس پيشرفته تحصيل کردند. روزهاي نخست زندگي‌ام با آرامش سپري مي‌شد و ابتدا از وضع زندگي خويش راضي بودم اما صداي اذان به صداي ناقوس و صليب بدل شد و چهره‌هاي معطر و دايم الوضو و ذاکر و باايمان و درخشان به چهره‌هايي مسخ شده تبديل شد که غبار و تيرگي به آنها نشسته است. اما رفاه، آرامش و راحتي زندگي جديد مرا از اين امور غافل نمود. روزها و سال‌ها در اين کشور سپري مي‌شد تا اين که من کم کم از اين موقعيت فاسد آگاه شدم و نسبت به فرزندان خود بيمناک شده و احساس خطر کردم و بسان بزدلي شدم که از دشمن خود را پنهان کرده است و از ترس رهزنان و دزدان، فرزندان خودش را به چپ و راست خود نگاه داشته است.

در يکي از روزها شخصي در خانه‌ام را کوبيد! چون در را باز کردم ناگهان با دختر جواني برخوردم!

ـ چه مي خواهي؟

ـ من «موهمد» دوست پسر تو در مدرسه هستم مي‌خواهم او را در اتاق مخصوصش ملاقات کنم. من به شدت وي را نکوهش کردم و از در منزل بيرون راندم و فرزندم را سرزنش کردم و سپس او را نصيحت کردم. دو روز بعد شخص ديگري در منزلم را کوبيد. چون دروازه را باز کردم باز با پسر جواني بر خورد کردم!

ــ چه مي خواهي؟

ــ من دوست سارا در مدرسه هستم و مي خواهم او را در اتاقش ببينم!

باز وي را نکوهش کردم و بر وي پرخاش کردم و از در منزل بيرون راندم و اهل منزل را از رفتن بيرون منزل منع کردم و در اين مورد برنامه‌اي ترتيب دادم که معاشرت با غير ممنوع است و به هر جايي غير از مدرسه و نماز جمعه خروج ممنوع است و اختلاط و ارتباط با دختران و پسران سوئدي ممنوع، ممنوع.

من به اجراي اين برنامه با دقت مراقبت مي‌کردم. چند روزي گذشت و ظاهراً احساس مي‌کردم که اين بحران به پايان رسيده است، تا اين که فاجعه‌ي بزرگتري اتفاق افتاد!

روزي براي خريد برخي وسايل مورد نياز منزل بيرون شدم. چند دقيقه پس از بيرون شدنم زن و دخترم به مرکز پليس رفته و عليه من گزارش دادند مبني بر اين که من آزادي آنها را سلب نموده و با آنها رفتار خوبي ندارم، دخترم را از ملاقات با دوستان پسرش و پسرم را از ديدار با دوستان دخترش باز داشته‌ام! الي آخر يک پرونده‌اي بزرگ و طولاني.

بنابراين انگيزه‌ي عدالت خواهي ماموران دولتي بجوش آمد و شديداً بر اين پدرمتخلّف خشمگين شدند. چرا بين دوست پسر و دوست دختر جدايي انداختهاست؟! با چه مجوزي دختران و پسران را از لذّت‌ها و خوشگذراني‌هايشان باز داشته است و به چه علت چنين اتفاقي در يک کشور آزاد و پيشرفته [و علم بردار دموکراسي!!] صورت بگيرد. در حالي كه خسته و کوفته به خانه بر مي‌گشتم و در دستم مواد خوراکي و وسايل خانه بود. ناگهان مامورين پليس را مشاهده کردم که در انتظار من هستند! گمان کردم که در غياب من منزلم به سرقت برده شده، يا فرزندان و جگر گوشه‌هايم با خطري مواجه شده‌اند؟ آنچه را در دست داشتم به زمين انداختم و با سرعت به سوي خانه شتافتم تا وارد خانه شوم. آن گاه گارد عدالت (!!) مرا دستگير كردند!

ــ فلاني تو هستي ؟

ــ آري، چه مي‌خواهيد؟

ــ عليه تو گزارش شده است با ما بيا!

ابتدا مرا به اداره‌ي اطلاعات و سپس به دادگاه بردند و در آن‌جا به سه سال حبس محکوم شدم تا مايه‌ي عبرتي براي ديگران باشم.

اما عدالت به فرزندانم خانه‌اي در شهر ديگري غير از شهري که من در آن زندان بودم، تدارك ديد و حقوق ماهيانه‌ي فرزندانم را به اسم مادرشان منظور کرد به طوري که اينك من آدرس و محل زندگي آنها را نمي‌دانم و به من اجازه تماس و برقراري ارتباط ندادند و امروز از حالم مپرس. اين داستان پدر اول بود.

## اما داستان دوم

اين داستان يک زني است که با فرزندانش در کشور دانمارک زندگي مي‌کردند. در يکي از روزها بين دو پسر (2 و4 ساله‌اش) درگيري کودکانه‌اي اتفاق افتاد و مادرش آنها را تنبيه بدني کرد، بنابراين، اين دو پسر کوچک با صداي بلند گريه کردند چون همسايه [مهربان و دلسوز] دانمارکي گريه بچه‌ها را شنيد بلافاصله به پليس تماس گرفت! مامورين پليس آمده و بر مادر هجوم آوردند و فرزندانش را از ظلم و بيدادگري! نجات دادند. نفرين بر آنها! گمان مي‌کنيد که آنها نسبت به فرزندان از مادرشان مهربان‌تر هستند!

پس از چند ساعت حکم فرستادن يک پسر به شمال دانمارک به اجرا در آمد تا او در يک خانواده‌اي که فرزند ندارد مورد تربيت قرار گيرد و ديگري را به خانواده‌اي در نروژ فرستادند! اين بود داستان دو طفل.

اما مادر در يک سرزميني که دم از عدالت، دموکراسي و تمدن و رفاه مي‌زند در حالي باقي ماند که از درد و حسرت و فراق فرزندانش او را رنج مي دادند.

## پس اي برادر مغترب:

هر يکي از مغتربين داستاني دارد و در سينه هر پدر دل شکسته‌اي دردهاست و چهره‌ي هر يکي گوياي حکايتي دردناک است. پس راه حل آن چيست؟! آيا راه حلش اين است که تسليم اين وضعيت تلخ باشيد يا در حد توان در صدد اصلاح و حفظِ دين و فرزندانتان باشيد تا اين که خداوند برايتان فرجي بياورد. برادران مغترب در کشورهاي آمريکا، کانادا، استراليا، بريطانيا، فرانسه و کشورهاي اسکانديناوي اوضاع و احوال مشابهي دارند. لذا بر مصداق حديث **(کلکم راع و کلکم مسئول)** راهکارها و توصيه‌هاي مشروحه‌ي زير را جهت بهبود وضعيت اين عزيزان غريب در ديار فرنگ ارايه مي‌نمايم:

## توصيه اول

اين را به يقين بدان که کفار و مشرکين، هر چند که نسبت با مسلمانان اظهار عدالت و دوستي بکنند، اما هرگز دوست‌دار آنان نخواهند بود، زيرا آنها دشمنان مسلمانان‌اند و چيزي جز دست كشيدن تو از اسلام، آنان را خشنود نمي‌کند. خداوند مي‌فرمايد:وَ لَنْ تَرْضَي عَنْکَ اليَهُودُ وَلا النَّصَارَي حَتَّي تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ«هرگز يهود و نصارا از تو (اي محمد!) راضي نخواهند شد مگر اين که از آيين آنها پيروي کني».

و نيز مي فرمايد:وَدُّوا لَو تَکْفُرُونَ کَمَا کَفَرُوا فَتَکُونُونَ سَوَاءً فَلاتتَّخِذُوهُم أولِيَاءيعني «آنها (کفار) دوست دارند تا شما نيز مانند آنان کفر ورزيد و شما با آنها مساوي گرديد پس آنان را دوست و ولي خود مگيريد».

آري! به خدا سوگند چون کفر ورزيدي (خدا تو را از آن حفظ کند) مقداري تو را دوست مي‌دارند؛ زيرا آنان بين کافري که از خود آنها است و کسي که تازه در دين آنها داخل شده است تفاوت قايل هستند.

ممکن است بگويي آنها از ما استقبال مي‌کنند و شادمانه پذيرايي مي‌نمايند و با ما به خوبي و خوشرفتاري برخورد مي‌کنند. به ما مال و ثروت مي‌دهند و برايمان زندگي آرام و مرفهي فراهم مي‌کنند. خوب به سخنانم گوش کن!

آنها به خاطر منافعي که از تو عايدشان مي‌شود چنين مي‌کنند؛ زيرا آنان با استقبال و پذيرش از شما سود زيادي کسب مي کنند و اگر همه فوايد را بدست نياورند ولي برخي را بدست خواهند آورد. آنها با استقبال از شما در آمار شهروندان کشور خويش مي‌افزايندو در پي آن به اقتصاد و پيشرفت کشورشان افزوده مي‌گردد آنها به وسيله‌ي تو در تعداد کارگران و کارمندان خويش مي‌افزايند و آنها از اين که جامعه‌يشان از هم نپاشد از شهروندان خويش محافظت مي‌کنند؛ زيرا آنان نژاداً در حال انقراض هستند و نيز به زاد و ولد اعتنايي ندارند بلکه هر يکي از آنها به يک معشوقه ودوست دختر بسنده کرده و تا زمان مرگ با او زندگي مي‌کند بدون اين که فرزندي داشته باشد يا به يک يا دو بچه اکتفا مي‌کند چنان که مشاهده کرده‌اي افراد سالخورده‌ي آنها بيشتر از جوانان‌شان است و آنها براي آينده‌اي دور نقشه مي‌کشند.

اخيرا گزارشي که از اداره‌ي مهاجرت امريکا منتشر شده گواه اين مدعاست. در آن تصريح شده بود که امريکا سالانه بيست ميليون مهاجر را مي‌پذيرد تا در سال‌هاي آينده، توازن جمعيت کشورش حفظ شود. پس آنها به خاطر مهرباني و احسان به تو، تو را نپذيرفته‌اند بلکه از تو استفاده مي‌برند، زيرا در وجودت عرق مذهبي و ملي و محبت اسلام وجود دارد و با برخي از آنچه مخالف شريعت است مبارزه مي‌کني و حرص تو بر نماز و عبادت، آنها را رنج مي دهد.

اما قطعاً از فرزندان تو استفاده خواهند برد. اگر فرزندانت به شيوه‌ي اسلامي تربيت شده باشند و از آنان سودي حاصلشان نشود از نوادگانت استفاده خواهند برد. آنها که در نزد آنان متولد شده و به طبع آنها در آمده و حامل و ويژگي هاي‌اخلاقي آنان خواهند شد.

آيا خبر داري که در طي پنجاه سال گذشته نيم ميليون مسلمان وارد جهان غرب شده و تا به حال نصف اين آمار مسيحي شده‌اند. قران مجيد مي‌فرمايد:وَ لَنْ تَرْضَي عَنْکَ اليَهُودُ وَلا النَّصَارَي حَتَّي تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْيعني « يهود و نصارا هرگز از تو راضي نمي‌شوند مگر اين که از آيين آنها پيروي کني».

و نيز مي فرمايد:وَدُّوا لَو تَکْفُرُونَ کَمَا کَفَرُوا فَتَکُونُونَ سَوَاءً فَلاتتَّخِذُوهُم أولِيَاءيعني «کفار دوست دارند تا شما نيز مانند آنها کفر ورزيد و با آنها مساوي قرار بگيريد پس آنها را دوست و ولي خود مگيريد ».

 و نيز مي‌فرمايد:قَدْ بَدَتْ البَغْضَاءُ مِنْ أفْوَاهِهِمْ وَ مَا تُخْفِي صُدُورُهُم أکْبريعني: «بغض و عداوت از دهنانشان آشکار گرديد و آنچه در سينه‌هاي شان مخفي است بزرگ‌تر است».

لذا اندکي بينديش.

مسلمانان زيادي در گوشه‌هاي دنيا، در بوسني، کوسووا، چچن، اريتره، سودان، اندونزي به دست نصارا به قتل رسيده‌اند؟! آيا فکر مي‌کني نصاراي اينجا با نصاراي آن جا تفاوت دارند ؟ قطعا کفر ملت واحد است و اگر کسي به کشورهايي که پناهندگان مسلمان را مي‌پذيرند و با نرمي و مهرباني از آنان استقبال مي‌کنند، بنگرد، مي‌بيند که مسلمانان به تدريج در خلال آموزش، کار، اختلاط، نظام و... موجب مي‌شوند دينشان را فراموش کنند و كفار آنها را با اعتقادات‌شان بيگانه کرده و در هر کجا صدا و وزوزشان بلند است که مي گويند: آزادي، دموکراسي (fycc). از ديدگاه آنها آزادي و رذيلت دو مفهوم براي يک عمل است و هر کسي به فضايل اخلاقي چنگ بزند او واپسگرا و مرتجع است.

## توصيه دوم

فکر کن بقاي تو در اين کشور دايمي نيست، آري به اين باور داشته باش و خود و زن و فرزندانت را به اين امر قانع کن. گر چه فعلا در اين کشور زندگي مي‌کنيد پس مناسب است که و دوستي تو با کشورهاي اسلامي باشد نه با کشورهاي کفر و به اين باور باش كه به زودي به کشورهاي اسلامي باز مي‌گردي و اذان را مي‌شنوي و در نماز جماعت شرکت مي‌کني.

اين فتواي علامه شيخ محمد صالح عثيمين را با دقت مطالعه کن. از ايشان سوال شد: حکم اقامت در کشورهاي کفار چيست؟ در جواب فرمود: اقامت در کشورهاي کفار خطر بزرگي است که دين، اخلاق، رفتار و آداب فرد مسلمان را تهديد مي‌کند.

ما انحرافات زيادي را از کساني که در آنجا اقامت گزيده‌اند، مشاهده کرده‌ايم؛ زيرا کساني که به آنجا رفته‌اند و برگشته‌اند عده‌اي فاسق و جمعي مرتد و عده‌اي پيرو ساير اديان و برخي کمونيست و منکر الله برگشته‌اند تا جايي که مطلقاً منکر وجود خداوند شده‌اند و دين‌داران گذشته و حال را به ديده‌ي استهزا و تمسخر مي‌نگريسته‌اند. از اين رو مناسب – بلکه لازم- است تا از اين پرهيز شود و شرايطي وضع گردد که مانع سقوط در اين مهلکه شود. پس اقامت در بلاد کفر نياز به دو شرط اساسي دارد:

## شرط اول

اقامت کننده، از دينش در امان باشد طوري که داراي علم و ايمان قوي باشد که او را بر پايداري بر دينش مطمئن بگرداند و از انحراف و کجروي باز دارد و دشمني و بغض کفار را در دل داشته باشد و از دوستي و محبت آنان اجتناب ورزد؛ زيرا دوستي و محبت با آنها منافي با ايمان است. چنان‌که خداوند سبحان مي‌فرمايد:لا تَجِدَ قَومًا يُؤمِنُونَ بِاللهِ وَ اليَومِ الاخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَو کَانُوا اباءُهُم أو أبْنَاءُهُم أو إخْوانُهُم أو عَشِيرَتُهُمْيعني: «مردماني را نخواهي يافت که به خدا و روز قيامت ايمان داشته باشند ولي کساني را به دوستي بگيرند که با خدا و پيغمبرش دشمني ورزيده باشند هر چند که آنان پدران، يا پسران، يا برادران و يا قوم و قبيله ايشان باشند.»

نيز مي‌فرمايد:يا أيُّهَا الَّذِينَ امَنُوا لا تَتَّخِذُوا اليَهُودَ وَ النَّصَارَي أوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُم مِنْکُم فَإنَّهُ مِنهُم إنَّ اللهَ لا يَهْدِي القَومَ الظَّالِمِينَ فَتَرَي الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم يُسَارِعُونَ فِيهِم يَقُولُونَ نَخْشَي أن تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَي اللهُ أن يَاتِي بِالفَتْحِ أو أمْرٍٍ مِنْ عِنْدِه فَيُصْبِحُ عَلَي مَا أسرُّوا فِي أنْفُسِهِمْ نَادِمِينَيعني «ايمومنان! يهوديان و مسيحيان را به دوستي نگيريد ايشان برخي دوست برخي ديگرند (و در دشمني با شما يکسان و برابرند). هر کس از شما با ايشان دوستي ورزد بي‌گمان او از زمره‌ي ايشان بشمار است و شکي نيست که خداوند افراد ستمگر را (به سوي ايمان) هدايت نمي‌کند. مي‌بيني کساني که بيماري (شک و نفاق ) به دل دارند (در دوستي و ياري با يهوديان و مسيحيان) سبقت مي‌گيرند و مي‌گويند: مي‌ترسيم که (روزگار برگردد و) بلائي بر سر ما آيد (و به کمک ايشان نيازمند شويم) اميد است که خداوند فتح (مکه) را پيش بياورد يا از جانب خود کاري کند (و دشمنان اسلام را نابود و منافقان را رسوا نمايد) و اين دسته از آنچه در دل پنهان داشته‌اند پشيمان گردند.»

در حديث صحيح از رسول خدا صلي الله عليه وسلم روايت است که فرمود: «هر کس با قومي دوستي و محبت داشته باشد، با آنها حشر مي شود.» در حديثي ديگر مي‌فرمايد: «هر کس با آن شخصي حشر مي‌شود که با آن محبت دارد.»

بنابراين دوستي و محبت با دشمنان خدا بزرگترين خطر براي مسلمانان بشمار مي رود، زيرا دوستي با آنان مستلزم موافقت و اتباع از آنان است، يا حد اقل اين که آيين و روش آنها را انکار نمي‌کند. از اين رو رسول خدا صلي الله عليه و سلم فرمود: «هر کس قومي را دوست داشته باشد با آنها محشور مي شود.»

## شرط دوم

بر اظهار نمودن دينش قدرت داشته باشد طوري که بتواند بدون هيچ گونه ممانعتي شعاير دينش را برپا دارد. از اقامه نماز جماعت و جمعه جلوگيري نشود و اگر جماعتي هستند که مي توانند جمعه را بر پا دارند و از زکات، روزه و حجو ديگر شعاير دين جلوگيري نشوند پس اگر چنين قدرتي ندارند. اقامت کردن در آن جا جايز نيست و واجب است که از آنجا هجرت کنند.

ابن قدامه[[4]](#footnote-5) در بحث اقامت مردم در مورد هجرت مي‌نويسد: کساني که بر آنان واجب است هجرت كنند، عبارتند از كساني که بر آن قادرند و نمي‌توانند که دينشان را آشکار کنند و در ميان کفار نمي‌توانند واجبات دينشان را اقامه کنند. پس بر چنين افرادي واجب است که هجرت کنند. چنان‌که خداوند سبحان فرموده است:إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا «بي گمان کساني که فرشتگان به سراغشان مي‌روند بر خود ستم کرده‌اند بديشان مي‌گويند: کجا بوده‌ايد (که اينک چنين بي‌دين و توشه مرده‌ايد و بدبخت شده‌ايد و عذر خواهان) گويند: ما بيچارگاني در سر زمين کفر بوده‌ايم (و چنان که بايد، به انجام دستورات دين نرسيديم! فرشتگان بديشان) گويند: مگر زمين خدا وسيع نبود تا در آن ( بتوانيد بار سفر ببنديد و به جاي ديگري) کوچ کنيد؟ جايگاه آنان دوزخ است و چه بدجايگاهي و چه بد سر انجامي!

اين تهديد شديدي است که بر وجوب هجرت دلالت مي‌كند، زيرا اقامه‌ي واجبات دين واجب است که بر آن قادر بر هجرت باشد و هجرت از ضروريات و تتمه‌ي واجب است و آنچه واجب جز با آن تکميل نمي‌گردد پس آن عمل نيز واجب است. الي اخر.

پس با توجه به اين دو شرط اساسي اقامه در دارالکفر به چندين قسم تقسيم مي شود:

## قسم اول:

اقامت او به خاطر دعوت و ترغيب به سوي اسلام باشد و اين نوعي جهاد است و کسي که بر آن قادر باشد فرض کفايه است .

اما مشروط بر اين که دعوت وي قابل اجرا باشد و کسي مانع دعوت او يا مانع اجابت دعوت وي نباشد؛ زيرا دعوت به سوي اسلام از واجبات دين است و شيوه‌ي پيامبران نيز همين بوده است و رسول خدا صلي الله عليه و سلم به تبليغ از طرف خودش در هر زمان و مکان دستور داده است. چنان که فرموده است: «پيام مرا برسانيد اگر چه يک آيه باشد».

## قسم دوم

اقامت او به خاطر تحقيق و بررسي احوال و اوضاع کفار باشد و فساد عقيده و بطلان ايده و فروپاشي و هرج و مرج اخلاقي آنها را شناسايي کند تا مردم را از گول خوردن آن‌ها برحذر دارد و حقيقت حال را براي کساني که از آنان در شگفت هستند، روشن سازد و اين اقامت نيز نوعي جهاد بشمار مي رود، زيرا شامل برحذر داشتن مردم از کفر و اهل آن مي باشد و متضمن ترغيب و راهنمايي به اسلام است؛ زيرا فساد کفر، دليل شايستگي اسلام است. چنان که گفته شده است: «اشيا با اضداد آنها شناخته مي گردد.»[[5]](#footnote-6) ليکن بايد شرط آنتحقق يابد بدون اين که فساد بزرگ‌تري عايد وي گردد. پس اگر مقصودش تحقق نيافت به طوري که از نشر انحرافات آنها و بر حذر داشتن مسلمانان از آن جلوگيري خرافاتشان شد پس اقامت او سودي ندارد و اگر مقصود او با فساد بزرگ‌تري مواجه شد مانند اين که آنان به عملکرد او واكنش نشان داده و كارش به ناسزاگويي اسلام و رسول خدا صلي الله عليه و سلم و ائمه مسلمين منجر شد. پس خودداري از آن واجب است.

چنان که خداوند سبحان فرموده ا ست:وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ يعني «اي مومنان! به معبودها و بت‌هايي که مشرکان بجز خدا مي پرستند دشنام ندهيد تا آنان (مبادا خشمگين شوند و) تجاوزکارانه و جاهلانه خداي را دشنام دهند همان گونه براي هر ملت و گروهي کردارشان را آراسته‌ايم عاقبت بازگشت‌شان به سوي خداست و خدا آنان را از آنچه کرده‌اند آگاه مي‌سازد».

اين بدان معناست که در کشورهاي کفار به عنوان جاسوس مسلمانان بسر مي‌برد تا از وساوس و ترفندهايي را که عليه مسلمانان طراحي مي‌کنند شناسايي کند و مسلمانان را از آنان بر حذر دارد چنان‌که رسول خدا صلي الله و عليه و سلم در غزوه خندق حذيفه بن يمان را به سوي مشرکان فرستاد تا از اسرّار آنها با خبر شود

## قسم سوم

به خاطر نياز حکومت اسلامي و ايجاد ارتباط با دولت‌هاي کفر اقامت کند، مانند کارمندان سفارت‌خانه‌ها. بنابراين حکم چنين افرادي مانند کساني است که به خاطر روابط فرهنگي اقامت مي‌کنند و امور دانشجويان را مراعات مي‌کنند و از آنان مراقبت کرده و بر التزام اسلام و آداب آن، آنها را وادار مي کنند لذا براي اقامت چنين افرادي مصلحت بزرگي نهفته است.

## قسم چهارم

اقامت وي بخاطر نياز خصوصي و شخصي از قبيل تجارت و معالجه جايز باشد. پس اقامت چنين فردي به قدر نياز جايز است. علما رحمهم الله تصريح كرده‌اند که داخل شدن در کشورهاي کفر براي تجارت جايزاست و از برخي اصحاب رواياتي نقل نموده‌اند.

## قسم پنجم

اقامت وي براي تحصيل باشد و اين نيز مانند اقامت افراد تاجر و بازگان است، اما خطر وي بيشتر و ويراني بيشتري به دين و اخلاق اقامت کننده دربر دارد.

## قسم ششم

اقامت براي سکونت باشد و اين از همه خطرناک‌تر و بزرگ‌تر است؛ زيرا در اختلاط با کفار مفاسدي بر او مرتب باشد و چنين احساس مي‌کند که او تابعيت آن کشور را گرفته و تابعيت، متقاضي دوستي، محبت و افزودن به لشکر کفر است و اهل و خانواده او در ميان کفار رشد مي‌کنند و اخلاق و عادات آنان را فرا مي‌گيرند. از اين جهت رسول خدا صلي الله عليه و سلم فرمود: «هر کسي با مشرک سکونت کند، قطعا او مانند آن مشرک است.» ابوداود.

زيرا اختلاط طولاني با کافر و همنشيني با او در يک کشور موجب تشابه و توافق با او مي شود.

قيس بن حازم از حضرت جرير بن عبدالله روايت مي‌کند که رسول خدا صلي الله عليه و سلم فرمود: «من از هر مسلماني که در ميان مشرکين اقامت کندبيزارم.» صحابه عرض نمودند: يا رسول الله! براي چه؟ فرمود: «آتش اين دو تا ديده نشود.» ترمذي و ابوداود.

چگونه مومن آسوده خاطر مي‌شود که در کشورهاي کفار سکونت کند در حالي كه آنجا علناً شعاير کفار آشکار مي‌گردد و احکام غير خدا به اجرا گذاشته مي‌شود و وي آن را با چشم مي‌بيند و با گوشش مي شنود و به آن راضي مي شود ؟ بلکه به آن کشورها نسبت داده مي شود و با اهل و اولادش در آن کشورها سکونت مي‌کند و مانند کشورهاي اسلامي در آنجا اطمينان و آرامش حاصل مي‌کند! با وجود اين که خطر بزرگي او و خانواده‌اش را در مورد دين و اخلاقشان تهديد مي‌كند ؟!

## توصيه سوم

مهمترين چيزي که بايد مسلمان به آن توجه کند، دين است؛ زيرا سرمايه، منزل، کار، بيمارستان و زندگي آرام چه ارزشي در مقابل اطاعت خداوند بزرگ و بلندمرتبه دارد؟

پس هر کجا که هستي بر اقامه شعاير دين حريص باش. از ويژگي‌هاي اين دين، يکي آن است که آن ديني آشکار است. هر کجا وقت نماز فرا رسيد نمازت را بخوان، اعم از اين كه در بازار باشي يا در محل کار يا کارخانه و از اين خجالت نکش.قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى[طه : 68]يعني «گفتيم: مترس! حتما تو برتري».

شيخ گفت: در سوئد بودم و با دو دوست که در آنجا مقيم بودند براي بازديد موزه کتاب و برخي آثار قديمي رفتيم پس از اين که مراحل ورود را پشت سر گذاشتيم و چند دقيقه‌اي را در آن‌جا گذرانديم، وقت نماز عصر فرا رسيد. يکياز آن دو نفر گفت: شيخ برويم بيرون نماز بخوانيم! با تعجب پرسيدم: چرا اينجا نماز نخوانيم؟ گفت: اوه! در جلو اينها نماز بخوانيم؟ نه، نه! اين خيلي کار سختي است، خيلي. پرسيدم: چراخيلي، خيلي سخت است؟ گفت: جناب شيخ جلو سوئدي‌ها نماز بخوانيم؟ من گفتم: آري، جلو سوئدي‌ها نماز مي‌خوانيم. چرا جلو آنها نماز نخوانيم؟ مگر نمي‌بيني که زن و مرد آن‌ها همديگر را جلو ما مي‌بوسند و شرم نمي‌کنند و هم ديگر را در جلو ما به آغوش مي‌گيرند و خجالت نمي‌کشند و در بازارها شراب مي‌نوشند و اندام و مفاتن خويش را آشکار مي‌کنند و حركاتي كه با حيا سازگار نيست، مرتکب شده و آن را آزادي به حساب مي‌آورند و بسا ما به آنها نگاه مي‌کنيم و از اين آزادي شگفت زده مي‌شويم! پس چرا ما جلو آنها نماز نخوانيم و آن را آزادي به حساب نياوريم.

آن‌گاه ما به يک گوشه‌اي از موزه رفتيم و رو به قبله كرده و دستهايم را تا گوشها بلند کردم تا اذان بگويم، آن گاه رفيقم صدا کرد: جناب شيخ! چکار مي‌کني؟ من با آرامي به وي گفتم: اذان مي‌گويم. او با اضطراب و پريشاني گفت: اينجا اذان مي‌گويي؟ گفتم: آري! آيا مگر اين آزادي(fyee) نيست! تو نيز اين را آزادي(fyee ) نام بنه.

سپس اذان گفتم و با صدايي آهسته اقامت گفتم و نماز جماعت را برگزار كرديم و به بازديدمان ادامه داديم در حالي كه مردم ما را مي ديدند که با جما عت نماز مي خوانيم، تکبير مي‌گوييم و تسبيح مي‌خوانيم، رکوع وسجده مي‌کنيم و مامورين پليس از ما جلوگيري نمي کنند و از ما غرامت و جريمه‌اي نمي‌گيرند و به زندان محکوم نمي‌کنند و آسمان به زمين نمي‌آيد. پس چرا برخي از برادران از نماز خواندن جلو مردم، در پارک‌ها و اماکن عمومي خجالت مي‌کشند.

حتي بسياري از مسلمانان بدون عذر سفر و مريضي در بين دو نمازجمع مي‌کنند به سبب اين که خجالت مي‌کشند در ميان مردم نمازشان را اقامه کنند.

اي برادر گرامي! قطعاً اظهار اين شعاير از جمله بزرگ‌ترين اسباب دعوت به دين اسلام است. قران مي‌فرمايد:وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ \* الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ يعني «و از شکيبايي و نماز ياري جوييد و نماز سخت دشوار و گران است مگر براي فروتنان. آن کساني که به يقين مي‌دانند خداي خويش را ملاقات خواهند کرد و اين که آنها به سوي او باز خواهند گشت».

## توصيه چهارم

اي برادر مغترب! خانه‌ات مملکت تو است و کسي نمي‌تواند در آنجا مزاحم تو باشد و بزودي در روز قيامت از افراد اين منزل پرسيده مي‌شوي.

هر کس با اولادش نيک رفتاري بکند و در کوچکي آنها را با شيوه نيک و شايسته تربيت کند، در دنيا و آخرت به او نفع مي‌رسانند و در زندگي با تو نيکوکاري بوده و از تو اطاعت مي‌كنند و نسبت به تو احسان مي‌کنند و بعد از مرگ با دعا و استغفار خويش به تو سود مي‌بخشند. خداوند مي‌فرمايد:وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًايعني «و (بندگان رحمان) کساني هستند که مي‌گويند: پروردگارا! همسران و فرزنداني به ما عطا کن که باعث روشني چشمان‌مان گردند و ما را پيشواي پرهيزگاران گردان».

دعاي حضرت ذکريا عليه السلام اين بود که مي‌گفت:رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ يعني « پروردگارا! فرزند شايسته‌اي از جانب خويش به من عطا فرما بي‌گمان تو شنونده‌ي دعايي».

پس از پروردگارش هر گونه فرزندي طلب نکرده بلکه منظور او فرزند شايسته بود؛ زيرا نسل فاسد جز سختي و مشقت چيز ديگير برايت نمي‌افزايد در خانه‌ات توجهات و رهنمودهاي مهم را لازم بگير.

به فرزندانت نسبت بر اقامه‌ي نماز جماعت در مسجد حريص باش و اگر اين ميسر نبود بر اقامه‌ي آن در خانه و پايبندي در اوقاتشان بدون تاخير و تساهل حريص باش و در آن تساهل به خرج مده به اين شکل که يکي از فرزندان از شرکت در نماز جماعت غايب نشود و اين برنامه‌ي تو در همه نمازها باشد. به اذان در وقت هر نمازي حريص باش.

چه زيباست که برگه‌اي براي بيان اوقات نمازها نصب کني و يکي از فرزندانت را مسئول اذان قرار دهي به طوري که مکان جمع شدن براي نماز در يک اتاقي مشخص باشد و موذن در آن اذان بگويد و ديگران براي اقامه نماز حاضر شوند. بايد در خانه‌ات يک کتابخانه‌اي ـ هر چند کوچک- وجود داشته باشد که در آن کتاب‌هاي داستان و کتب فقهي و شرعي و نوارها و كاست‌هاي مفيد وجود داشته باشد و در اين مورد از خرج کردن بخل مورز؛ زيرا اين از جمله انفاق در راه خداست که بر آن مستوجب اجر مي شوي.

در خانه‌ات يک درس ديني هفتگي داشته باش. طوري که همه افراد خانه در آن جمع شوند و در آن احاديثي از رياض الصالحين يا کتب تفسير و... خوانده شود.

اين كار در پيوند خانواده با همديگر بسيار مهم است تا جايي که فرشتگان شما را احاطه کرده و رحمت شما را مي‌پوشاند و خداوند شما را در جمع خودش شما را ياد مي‌کند. هرگز در غايب شدن آنها از درس تساهل مکن و اين درس خانوادگي شما را از درس دايمي‌اي كه در مراکز اسلامي آن‌جا برگزار مي‌شود، بي‌نياز نکند.

پس مصاحبت و همراهي تو با فرزندانت در مراکز اسلامي، در وقت ديگري براي حضور در نماز جماعت و دروس علمي موجب تقويت بُعد ايماني آنها شده و ارتباط آنان را با برادران اسلامي‌شان تقويت كرده و تخم احساس و عزت و سربلندي اسلام را در دلهايشان خواهد کاشت.

با فرزندانت جز با زبان عربي سخن مگو[[6]](#footnote-7) و در اين مورد تصميم جدي بگير و فرزندانت را از سخن گفتن به غير زبان عربي جلوگيري کن و هر کسياز افراد خانواده به زبان مدرسه يا خيابان سخن گفت، او را تنبيه کن و در اين مورد بسيار جدي باش و حتي به آنان اجازه يک يا نصف کلمه به غير زبان عربي مده. اين بسيار مهم است.

## توصيه پنجم

فرزندانت تا زماني كه در جلو روي تو هستند و سنين طفوليت را سپري مي‌کنند، تو مي‌تواني آنها را به شيوه‌ي اسلامي تربيت کني و براي تو در اين زمينه هيچ گونه بهانه‌اي نيست. لذا نبايد در مورد تربيت آنها در اين مرحله کوتاهي کني. بنابراين براي تحقق اين هدف حريص باش. وقتي كودك به سن سه سالگي رسيد بايد سوره فاتحه را حفظ کند چون فاتحه را خوب حفظ کرد، او را به حفظ سوره‌هاي کوچک از قبيل سوره‌ي اخلاصقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وادار کن.

چون به سن پنج سالگي رسيد سوره‌هاي ديگر را حفظ کند و چون به سن ده سالگي رسيد حداقل حافظ سه الي چهار جزء قران باشد.

ابتدا اين كار مقداري مشکل است اما هر گاه فرزندان برآن عادت کنند آسان مي‌شود.وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ يعني «ما قران را براي ياد گرفتن آسان كرديم.»

تو اندکي خسته مي‌شوي ليکن آيا بهشت را بدون خستگي مي‌خواهي؟! رسول‌خدا صلي الله عليه و سلم فرمود: «بهشت به مکاره پوشيده شده وآتش به شهوتها.» [[7]](#footnote-8)

تو نمي‌داني که کَي از دنيا سفر مي‌كني و از فرزندانت جدا مي‌شوي، پس آنها را حافظ قرآن کن تا برايت ذخيره‌اي باشند و در روز رستاخيز نيکي‌هايت در نزد خداوند سنگين باشد. رسول‌خدا صلي عليه وسلم فرمود: «هرگاه انسان بميرد عملش از او قطع مي شود جز از سه چيز، صدقه جاريه و علمي که از آن استفاده شود و فرزندان صالحي که براي او دعا خير کند».

چه خير و صلاحي بزرگ‌تر از اين است که فرزند حافظ کلام خدا باشد؟ مواظب باش تو و فرزندانت از آن کساني نباشيد که رسول خدا صلي عليه وسلم از آنها شکايت مي‌کند. چنان که خداوند مي‌فرمايد:وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا يعني «و پيامبر مي گويد: اي پروردگار! اين قوم من قران را مهجور نموده و آن را رها کرده‌اند».

مي‌تواني در تربيت فرزندانت امور ذيل را رعايت کني.

ــ **نوارهاي ضبط شده**. به اين صورت که بچه از نوار، قران را گوش کند و به دنبال آن تکرار کند تا آن را حفظ کند

 ــ **استاد خصوصي.**چند نفر جمع شده و براي فرزندان خويش يک معلم خصوصي بگيرند تا در هفته‌اي چند جلسه به آنها قران را آموزش دهد.

ــ **تشويق فرزندان بر حفظ قران مجيد و دريافت جوايزي از بزرگترها.**

ــ **کم کردن بازي و سرگرمي هاي مخرب**و عدم دسترسي اطفال به ابزار مانند کامپيوتر و غيره که مانع حفظ قران مي شود.

يکي از دوستان تعريف کرد که جهت ايراد سخنراني به سوئد رفته است و با يکي از برادران غير عرب که اصلا زبان عربي نمي‌فهميد ملاقات کرده است؛ اما با اين وجود دو دختر و يک پسر او كه بزرگترين آنها دوازده سال سن داشته است همه حافظ قران بودند.

آري دوستم فرزندان او را ديده و از آنها امتحان نيز گرفته است.

پس هر کسي اراده نيکو و پاک و خالص داشته باشد، خداوند متعال او را موفق مي‌کند و در او و فرزندانش برکت مي آورد.

در دانمارک با فردي تازه مسلمان بر خورد کردم که يک کلمه از زبان عربي نمي‌فهميد و براي حفظ قران کريم و ياد گرفتن احکام ديني بسيار علاقه داشت تا جايي که همراه خودش نوارهاي کوچک ضبط شده داشت و هر گاه کسي را مي‌ديد که زبان عربي بلد است از او مي خواست تا برخي از سوره‌ها و اذکار و اوراد را در نوار ضبط کند و سپس مکرراً به آن گوش مي‌داد تا اين که آن را حفظ مي‌کرد.وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ يعني «آنان که براي رسيدن به ما تلاش و مجاهده مي‌کنند ما راه‌هاي رسيدن به خودمان را به او نشان مي‌دهيم و بي‌گمان خداوند با نيکو کاران است».

دعوتگري ديگر برايم تعريف کرد که در استراليا با دو کودک که تابعيت استراليايي داشته‌اند و اصالتاً اهل سنغافور بوده‌اند، يکي پنج و ديگري هفت سال سن داشتند و هر دو حافظ کل قران مجيد بودند در حالي که اصلاً زبان عربي بلد نبودند[[8]](#footnote-9) و اين دعوتگر تعريف نمود که اين دو پسر را آزموده و از قوت حافظه آنها در شگفت شده است، فرمود: من از يکي از اين دو پسر با زبان انگليسي پرسيدم: آياتي را که در آن کلمه (جهنم ) آمده است برايم بخوان! او با سرعت همه اين آيات را برايم تلاوت نمود سپس از او خواستم آياتي را که در آن کلمه (جنت) آمده است بخواند و او اين آيات را برايم خواند و کسي که به حفظ اين دو پسر بچه اهتمام ورزيده است شوهر مادر اينها بوده است که از طريق گوش دادن مداوم سوره‌ها توسط نوار کاست و (m.p.3) قران را حفظ کرده‌اند. خداوند به او جزاي خير بدهد.

**تشبهوا بالكرام ان لم تكونوا مثلهمان التشبه بالكرام فلاح**

يعني «خودتان را شبيه آنها بکنيد اگر مانند نمي توانيد، زيرا تشبه با افراد بزرگ رستگاري است.»

## توصيه ششم

بر تعليم آداب اسلامي فرزندان از دوران طفوليت حريص باش، زيرا آنها بر آنرشد مي‌کنند، از قبيل آداب خوردن و نوشيدن. قبل از خوردن بسم الله و بعد از آن الحمدلله بگويد و با دست راست بخورد.

آداب مجلس را به آنها بياموز. به هنگام داخل شدن و خارج شدن سلام بگويد و به بزرگ‌ترها احترام بگزارد و آداب سخن گفتن را رعايت کند و دروغ نگويد و سخنان زشت و ناسزا را بر زبان نياورد و آداب بيت‌الخلا و توالت را ياد بگيرد و مانند دعاي قبل از داخل شدن و عدم استقبال قبله به هنگام قضاي حاجت وآداب ديگري كه من من اين چند مورد را به عنوان مشت نمونه خروار ذکر کردم.

آيا مي‌داني اگر در تعليم آداب اسلامي به فرزندت از دوران کوچکي‌اش غفلت بورزي، نتيجه چه خواهد شد؟ به زودي متولي ادب آموزي او کسي ديگر خواهد شد و در دامان او ياد مي گيرد که با دست چپ غذا بخورد و ياد مي‌گيرد که درب دستشويي را نبندد و به هنگام قضاي حاجت عورتش را نپوشاند و در خيابان سخنان زشت و ناسزا و نفرين ياد بگيرد. پس در تفاوت دو تربيت، يعني تربيت اسلامي و تربيت به شيوه کفار بينديش!

يکي از دوستان دعوتگر که پنجاه سال سن داشت، برايم تعريف کرد که او در ايطاليا در يک مرکز اسلامي سخنراني کرده است و در مورد تربيت فرزندان و مسئوليت آنها سخن گفته است و اغلب شرکت کنندگان در جلسه عربهايي بوده‌اند كه در غرب سكونت داشته‌اند، وي فرمود: در اين اثنا که من سخن مي‌گفتم ناگهان پيرمرد هشتاد ساله‌اي برخاست و سخنانم را قطع نمود و باصداي بلند فرياد زد. جناب شيخ! من مي‌خواهم دخترم را به ازدواج تو در بياورم! او را نکاح کن و با خود ببر! از تو التماس مي‌کنم اين کار را بکن! اي شيخ! اي شيخ! سپس گريه کرد و به شدت گريست.

من از اين عمل تعجب کردم ولي به او پاسخي ندادم. چون سخنراني‌ام به پايان رسيد و از حسن ظن او نسبت به خود تشکر کردم و به او گفتم که من علاقه‌اي به ازدواج ندارم. سپس از او پرسيدم: انگيزه‌ي آشفتگي و گريه و قطع نمودن سخنانم چه بود؟ گفت: جناب شيخ! ما چهار دوست بوديم و براي كسب زندگي بهتر با اهل و فرزندانمان به اين کشور آمديم. فرزندانمان بزرگ شده و کم کم داشتند از کنترل ما خارج مي‌شدند.

سال‌ها گذشت و دوستانم فوت کردند و تمام فرزندان آنان به آيين يهوديت گرويدند و من همچنان ناظر اين وضعيت بودم. امروز من دوران پيري را سپري مي‌كنم و استخان‌هايم ضعيف شده و مرگم نزديک شده است و براي دخترم بيمناک هستم. او حالا در مسجد است و فردا نمي دانم کجا باشد. من به گريه افتادم و اطرافيانم نيز گريه سر دادند.

## توصيه هفتم

با مادرِ فرزندان همکاري داشته باش و او را در تربيت فرزندان بسيج کن و درخت صبر و احتساب را در دل او بکار. بنابراين در صدد انتخاب همسر نيکي باش و به دنبال همسر مومن و با حجاب و با عفت باش وبعد از ازدواج بر ارتقاي ايمان و ازدياد شناخت او نسبت به مسايل دين حريص باش و وي را در گوش دادن سخنراني‌ها و دروس شرعي و مطالعه کتب مفيد و گوش دادن به نوارهاي سودمند تشويق و راهنمايي کن.

## توصيه هشتم

برادر بزرگوار! چند سال است که در کشورهاي غرب در ميان کفار گمراه اقامت داري؟! قطعا کساني که در ديار غرب سکونت کرده‌اند از سن ده سالگي و برخي بيست سالگي به غرب آمده‌اند و اگر بگوييم برخي در سن چهل سالگي آمده‌اندباز هم حرف به گزافي نگفته‌ايم. در خانه‌هاي كفار با آنها سکونت کرده و در ادارات، خيابان‌ها، بازارها و رستوران‌ها و قهوه خانه‌هايشان با آن‌ها اختلاط و معاشرت داشته‌اند. اما در طول اين اقامت طولاني سولات مهمي وجود دارد که بايد به صراحت به آنها پاسخ بگويي.

در طول اين سال‌ها چند نفر به دست تو مسلمان شده‌اند؟ حتي در اين مدت با چند نفر در مورد اسلام سخن گفته‌و مباحثه کرده‌اي و شبهات و بدفهمي او را در مورد اسلام از قلبش زدوده‌اي؟! چقدر کتاب و نوار و کاست را در مورد دعوت به اسلام توزيع نموده‌اي؟! چند نفر از مسلماناني را كه نسبت به دين و احکام اسلامي سهل‌انگاري مي‌كنندا نصيحت کرده‌اي؟ و از طرف ديگر از تو مي‌پرسم: چقدر سرمايه کسب کردي و چقدر آپارتمان خريداري کرده‌اي؟ به خدا پناه مي‌برم از اين که بپرسم چقدر گناه کبيره مرتکب شده‌اي.

برادر گرامي! مذاهب گمراه کننده و ويرانگر شب و روز براي ترويج مرام و مسلک دروغينشان بيشتر از مسلمانان در کشورهاي اروپاي و غيره تلاش مي‌کنند، با وجود اين که آنان بر باطل و تو بر حق هستي.وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًايعني «گفتار چه کسي بهتر از گفتار کسي است که مردمان را به سوي خدا مي‌خواند و کارهاي شايسته انجام مي‌دهد و اعلام مي‌دارد که من از زمره مسلمانان (و منقادان اوامر يزدان) هستم»؟

پس هر کجا که هستي مشعل فروزان هدايت باش و هر کجا با خودت نوار و کتاب مفيد در زمينه دعوت به همراه داشته باش و اگر تو به خودت اندکي زحمت دهي خداوند به تو عوض بهتري مي‌دهد.

يکي از مسلمانان که در يک شرکت بزرگي کار مي‌کرد و همواره مي‌خواست کار دعوت را عملي کند اما خجالت مي‌کشيد وسست مي‌شد در يکي از روزها يکياز دوستانش که از کارمندان بزرگ شرکت بود، با نشسته شد و دوستانش براي او جلسه خداحافظي ترتيب داده بودند و هر يکي از دوستان وي هديه‌اي به او تقديم کرد.

دوست ما گفت: من حيران شدم که چه هديه‌اي به او تقديم کنم! آنگاه به يادم آمد که اين کارمند اشياي قديمي و عتيقه‌جات را دوست دارد لذا من يک هديه‌ي زيبا و قشنگ خريداري نمودم و کتاب کوچکي را در مورد اسلام در آن قرار دادم و با کاغذ کادوي زيبايي آن را جلد کردم و همزمان با ساير رفقايم آن را به وي اهدا نمودم. پس از دو ماه، دوست بازنشسته‌ام به من تماس گرفت و اسلام آوردنش را به من مژده داد و به من خبر داد که کل کتاب را مطالعه کرده و سپس علاقه‌مند شده است تا معلومات بيشتري را در مورد اسلام کسب کند لذا شروع به جستجو و تحقيق كرده است تا اين که هدايت به قلبش راه پيدا کرده است و اسلام آورده است.

 آري، نخستين سبب ايمان آوردنش همين کتاب بود که من از روي شرم آن را پنهان کردم اما تعجب اينجاست که دوست بازنشسته و مسلمانم مرا نکوهش کرد که چرا در طول اين همه سال‌هاي متمادي اسلام را از من پنهان کرده‌اي؟

اي کسي که در ديار رحل اقامت غرب افکنده‌اي! آيا مي‌داني چگونه اسلام به هند و پاکستان و چين و بسياري از کشورهاي آفرقايي و ديگر ممالک اسلامي که از مهبط وحي و رسالت دور بوده‌اند گسترش پيدا کرده است؟ آري! اسلام به اين کشورها از طريق دعوتگران و از طريق جهاد وارد نشده است. بلکه از طريق مردان مسلمان، به اين بلاد نفوذ کرده است که نه اهل علم بوده‌اند و نه دعوتگر.

آنها تاجران و بازرگاناني بوده‌اند که براي تجارت و بازرگاني به آنجا رفته‌اند تا کالاهايشان را به آنها بفروشند و کالاهايي از آنها خريداري کنند و رفتن آنها جز براي جمع آوري دنيا نبوده است. ولي نتيجه چگونه از آب در آمده است ؟خداوند بلند مرتبه دنيا و آخرت و مال و ثروت را براي آنان جمع نمود.

مردم آن کشورها، از مسلمانان متاثر شدند. نماز و حسن معاشرت آنان را ديدند لذا در مورد اسلام از آنان پرسيدند و آنان حقيقت اسلام را براي آنان بازگو كردند و آنها را به سوي اسلام دعوت نمودند سپس به وسيله اين بازرگانان انسان‌هاي بيشماري در آغوش اسلام در آمدند. امروزه صد ميليون[[9]](#footnote-10) مسلمان در هند زندگي مي‌کنند چه کسي سبب هدايت آنها شده است بيش از صد ميليون مسلمان در چين زندگي مي‌کند چه کسي سبب هدايت آنها شده است؟ صدها ميليون مسلمان در آفريقا بسر مي‌برند، توسط چه کسي به هدايت دست پيدا يافته‌اند؟ اين دعوتگران، تاجران مسلماني بودند که به خاطر طلب دنيا به اين مناطق سفر کردند لذا خداوند دو خوبي را براي آنان جمع نمود.

اي برادر مسلمان که حامل پيام اسلام به غرب هستي! وضعيت تو با وضعيت آن بازرگان تفاوت چنداني ندارد؛ زيرا آنان نيز به آن کشورها براي طلب دنيا رفته بودند و تو هم به اين کشورها براي طلب دنيا و زندگي آرام و امنيت براي خود و فرزندانت رفته‌اي. پس چرا مانند آنان خير دنيا و آخرت را جمع نمي کني؟

 برادر بزرگوار! شايد خداوند هدايت اهل اين بلاد را بدست تو و همراهان ديگري که در آن بلاد اقامت گزيده‌اند فراهم آورده است. شايد خداوند شرايط زندگي و مشکلات را براي شما مقدر ساخته است تا شما براي هدايت آنها تلاش کنيد پس چرا خود را از داعيان به سوي خدا به شمار نمي‌آوريد؟

خداوند مي‌فرمايد: قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينيعني «بگو: اين راه من است که من (مردمانرا) با آگاهي و بينش به سوي خدا مي‌خوانم و پيروان من هم (چنين مي‌باشند) وخدا را منزه (از انباز و نقص و ديگر ناشايست) مي‌دانم و از زمره ديگر مشرکان نمي‌باشم (و کسي و چيزي را شريک خدا نمي انگارم.»

 دعوت فقط براي کفار نيست بلکه مسلماناني که در انجام احكام ديني کوتاهي کرده و در گرداب گناه فرو رفته‌اند نيز بايد امر به معروف و نهي از منکر شوند؛ زيرا اينها اگر چه در لجنزار گناهان و معاصي گرفتار شده و مرتکب گناهانکبيره شده‌اند ولي باز هم شيرازه ايمان و محبت دين و شوق و علاقه بازگشت به دين در وجودشان وجود دارد، لذا نبايد به حال خود رها شوند.

يکي از دعوتگران مي‌گويد: در يکي از مراکز اسلامي در کشورهاي اروپايي سخنراني داشتم و پس از پايان سخنراني جواني نزد من آمد که از وي بوي سيگار بر مي‌خاست و آثار معصيت در سيمايش نمايان بود. با من مصافحه کرد و صميمانه مرا بوسيد و سپس از من راهنمايي خواست که چگونه مي‌تواند براي جهاد به چچن برود؟ من به وي گفتم: تو مي خواهي جهاد کني ؟ گفت: آري! گفتم: آيا مي‌داني جهاد يعني چه؟ جهاد يعني از اهل و عيال خود جدا شوي و همه دارايي و زندگاني خود را در راه خدا فدا کني! گفت: مگر جزاي آن بهشت نيست؟ گفتم: بله، گفت: پس هر چيز آسان است.

## توصيه نهم

به عزيزان توصيه مي‌کنم:

در يکي از کشورهاي اروپايي بودم و پس از نماز تراويح و ايراد سخنراني، يکي از دوستان مرا به خامه‌اش براي صرف چاي دعوت کرد. در اين مجلس حدود سي نفر از برادران مسلمان که مقيم آن کشور بودند جمع شده بودند ابتدا ترجيح دادم که خاموش شده و فقط شنونده باشم. برادران دفتر صحبت را باز کردند .

اشغال فلان کشور، يورش و حمله به فلان کشور، ماليات، تورم. تا اين که مناقشه حاد گرديد و از هر طرف هياهو بلند شد و صداها در هم پيچيد و سپس کار به سب و ناسزاگويي انجاميد. اين وضعيت آنان بود، در صورتي كه وضع من شگفت‌انگيزتر و عجيب‌تر بود؛ زيرا بار اول، من گمان کردم که به کنفرانس سازمان ملل پيوسته ام.

اندكي پس از اين که به اطرافم نگاه کردم، متوجه شدم كه نه، من در ميان اين دوستان قرار دادم. لذا آرام و ساكت ماندم. ابتدا خجالت کشيدم که آنان را به سکوت دعوت كنم و منتظر ماندم تا صدايشان را پايين بياورند. ولي خاموش نشدند. وقتي وضع بدين منوال به درازا کشيده شد، رو به رفيق بغل دستي خودم کردم و گفتم: اين وضعيت تا کي بدين صورت ادامه خواهد داشت؟

گفت: من كه چيزي نمي‌بينم! اينها امروز خيلي آرام هستند! پايان مناقشه آنها صبح است! آيا صبح نزديک نيست؟الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ؟!!

سپس گفت: آيا مي خواهي اينها را ساکت کنم؟ گفتم: آري، خاموش‌شان کن! آن گاه صدايش را بلند کرد و گفت: دوستان! آرام باشيد، مي‌خواهيم از شيخ استفاده کنيم! در اين هنگام خاموش شده و همديگر را به سکوت دعوت كردند. ابتدا من گفتم: من از شما يک سوال دارم: آيا همه شما سورهقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ \* اللَّهُ الصَّمَدُرا حفظ داريد ؟ گفتند آري.

من گفتم: معناي اللَّهُ الصَّمَدُچيست؟ همگي ساکت شدند.

باز پرسيدم: آيا همه‌ي شماقُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ \* مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ\* وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ را بلديد؟ آنان در پاسخ گفتند: آري. سپس پرسيدم: معنايغَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ چيست؟ باز همگي خاموش شدند! آن گاه من گفتم: برادران عزيز! اگر شما در مجلستان به تفسير يك آيه، يا خواندن يك حديث و يا گفتگو در موردتربيت فرزندانتان و يا حل مشکل دخترانتان مي‌پرداختيد، آيا برايتان از اينمباحث بهتر نبود؟ چقدر مجالسي که شما مي‌نشينيد و مصداق اين حديث آن‌حضرت صلي الله عليه وسلم قرار مي‌گيريد: «هيچ گروهي در مجلسي گردهم نمي‌آيند که در آن مجلس از ياد خدا غافل مي‌شوند و بر پيامبرشان درود نمي‌فرستند، مگر اينکه آن مجلس براي آنها وبال و حسرت خواهد شد، پس اگر خدا بخواهد آنان را کيفر مي‌دهد و اگر بخواهد، آنان را مي آمرزد.»[[10]](#footnote-11)

سپس به آنها گفتم: چرا از اين تفسير ابن کثير که بر طاقچه گذاشته است، استفاده نمي‌کنيد؟ چگونه مي‌خواهيد دين خدا را فرا بگيريد و مردم را به آن عوت کنيد، در حالي که شما از اصول و مبادي آن بي‌خبريد؟ اگر از شما در مورد برخي از احکام نماز يا روزه بپرسيم، شما اغلب آنها را نمي‌دانيد آن‌گاه براي آنان دعا کردم و مجلس را خاتمه دادم.

يکي از دعوتگران برايم تعريف کرد و گفت: من در ماه مبارک رمضان در امريکابودم و با زبان عربي در مورد تربيت فرزندان واستقامت و ثبات بر دين سخنراني نمودم هنوز سخنراني‌ام به پايان نرسيده بود که يکي بر خاست و پرسيد: چرا رئيس جمهور فلان كشور چنين و چنان مي‌کند؟! من با نرمي وعطوفت به وي پاسخ دادم که اميدوارم سوالات مربوط به موضوع سخنراني باشد. باز ديگري بلند شد و گفت: چرا فلان کشور به فلان کشور يورش برده و مردم آن را به خاک و خون مي‌کشد؟!

من از پاسخ پوزش طلبيدم؛ زيرا پاسخ به اين سولات سودي را در بر نداشت. باز شخص ديگري که بسيار خشمگين به نظر مي‌رسيد و گمان برده بود که مناز پاسخ مي‌ترسم برخاست و گفت: اي شيخ! اين قدر بزدل و ترسو مباش! سيدالشهدا کسي است که آشکارا سخن حق را در مقابل پادشاه ستمگر بگويد و آن‌گاه او را به قتل برسانند. گفته حق را آشکار کن و لو اين که تو را به نزد حاکم ببرند و او تو را بکشد! مگر نمي‌خواهي سرور شهيدان قرار بگيري؟

من به وي گفتم: اي برادر شجاع! نظر شما چيست تا ما پول بليط شما را پرداخت کنيم و تو به کشورت باز گردي و کلمه حق را در جلو رئيس جمهور مملکتت اظهار نمايي و او تو را به قتل برساند و تو سرور شهيدان قرار بگيري آن‌گاه ما بعد از تو اين کار را ادامه خواهيم داد! در اين هنگام همگي غرق در خنده شدند و مسجد با سيلي از اعتراض و گفتگو روبرو شد. در نهايت من صدايم را بلند کردم و گفتم: دوستان من با شما در رابطه با اموري صحبت مي‌کنم که روزانه با آن دست و پنجه نرم مي‌کنيد و دردهاي آن را جرعه جرعه مي‌نوشيد، در حالي كه شما به اموري خود را مصروف كرده‌ايد که اگر ما ده سال درباره آنها صحبت کنيم هيچ سودي عايدمان نمي‌گردد. باز صدايم را بيشتر بلند کردم و گفتم: چه کسي از شما مي‌تواند دخترش را از زنا باز دارد؟ چه کسي از شما مي‌تواند فرزندش را به نماز، روزه يا به عفت و پاکدامني و عدماختلاط با نامحرمان ملزم نمايد؟!

اين هنگام همگي خاموش شدند. آن گاه يکي بر خاست و با صراحت تمام گفت: اي شيخ! هيچ کسي چنين قدرتي ندارد! اگر من دختر يا فرزندم و حتي همسرم را از چنين چيزي ممانعت کنم به پليس گزارش خواهد كرد.

آن‌گاه من گفتم: دوستان گرامي! در روز رستاخيز خداوند شما را از ظلم و ستم حکومت و فساد فلان کشور و از سرمايه نفت که در کجا هزينه شده است، نمي‌پرسد. بنابراين دامن زدن به اين مسايل در مجالس و محافل قطعاً مناسبنيست، بلکه موجب جدال و درگيري مي‌شود و شما از چنين امري بي‌نياز هستيد. خداوند شما را از عدم آگهي به آن نمي‌پرسد، اما به خدا سوگند! تک تک شما را از فرزندانتان و تربيت آنها، دختران و صيانت آنها، همسر و حفظ عفت او مؤاخذه خواهد کرد.

رسول خدا صلي الله عليه و سلم فرمود: «خداوند از هر نگهبان و مسئولي که او را به چيزي مسوليت داده است سوال خواهد کرد! آيا آن را حفاظت کرده يا ضايع گردانيده است؟ حتي از مرد در مورد اهل خانه‌اش سوال خواهد کرد»[[11]](#footnote-12). شيخ در ادامه سخنانش افزود: وقتي اين سخنان را از من شنيدند خاموش شده و به سخنانم گوش فرا دادند.

پس برادر عزيز! براي طلب علم و فراگيري دين، به خواندن کتاب‌هاي مفيد و گوش دادن به نوار و کاست‌هاي سودمند و همنشيني با اهل علم و شرکت در مجالس ذکر حريص باش و از اين که روزي بر تو بگذرد بدون اين که در آن روز استفاده جديدي نبرده باشي، بر حذر باش و خود را محاسبه کن! آيا به خوبي تلاوت قرآن را مي‌داني؟ روزانه چقدر وقت خود را به مطالعه کتاب‌هاي مفيد صرف مي‌کني و چه قدر وقتت را به مشاهده تلويزيون صرف مي‌کني؟سپس تفاوت اين دو وقت را با هم مقايسه کن وانگهي از خودت بپرس: آيا اين دين سزاوار اين نيست که ما و شما وقت بيشتري به فراگيري و دعوت به آن صرف كنيم؟

برادر عزيز! به آنچه برايت سودمند است حريص باش و از خدا کمک بخواه و ضعيف و عاجز مباش و بسيار فعال و پر توان باش. هر گاه به مجلسي دعوتشدي با خودت کتاب‌هاي مفيد همراه داشته باش و از محتواي اين کتاب‌ها براي اهل مجلس بخوان، اگر چه به مدت ده دقيقه باشد. برخي از مسايل را از جمله فضايل شب بيداري و تهجد، فضيلت ذکر الله و صدقه و... را براي آنان ياد آوري کن تا مجلس شما را فرشتگان احاطه کرده و رحمت آن را بپوشاند و خداوند تذکره شما را با فرشتگاني که نزد او هستند بکند. از خداوند مي‌خواهم تا تو را هر کجا که هستي خير و برکت عنايت کند.

## توصيه دهم

باز هم به شما توصيه مي‌کنم: بيکاري زياد به مفاسد بي‌شماري منجر مي‌شود و از بزرگ‌ترين مفاسد سخن گفتن و بگومگو زياد است. چنان که مشاهده مي‌کني بسياري از برادران سفر کرده در ديار غربت در مجالسي جمع مي‌شوند و به غيبت و خرده گيري همديگر و ايراد از آبرو و ناموس ديگران مي‌پردازند و يا در امور خصوصي آن‌ها مداخله مي‌کنند يا پيشنهادها و نظرياتي در امور شخصي ديگران ارايه مي‌نمايند بدون اين که کسي از آنان پيشنهاد بخواهد و بسا اوقات نتيجه اين اعمال موجب بغض و کينه و حسد مي‌شود.

برادر عزيز! چگونه مي‌توانيم امت اسلامي را متحد و يکپارچه کنيم حال آن که نمي‌توانيم وحدت مسلمانان را در يک کشور حفظ کنيم به طوري که بغض‌ها و اختلافات و کينه‌توزي‌ها کيان وحدت ما را نابود کرده است؟ قطعاً صفايي باطن و پاکي قلب براي مسلمانان بزرگ‌ترين عبادت محسوب مي‌شود و اين صفات ازاوصاف و ويژگي‌هاي بهشتيان است.

خداوند مي فرماييد:وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَيعني «و کينه توزي و دشمني را از سينه‌هايشان بيرون مي‌کشيم و برادرانه بر روي تخت‌ها روياروي هم مي‌نشينند».

آن‌حضرت چه زيبا فرمود: وقتي از وي پرسيدند: برگزيده‌ترين مردم کيست؟ فرمود: «کسي که داراي قلبي مخموم و زباني صادق باشد» اصحاب عرض نمودند: معناي راست گفتار را فهميديم اما مخموم القلب کيست: فرمود: «مومن پرهيزگار و پاک دلي که در وي هيچ گناه و بغاوت، فريب و حسد وجود نداشته باشد.»[[12]](#footnote-13)

نسبت به مسلمانان نيکي کن اگر چه نسبت به تو بدي کنند و بر آنان حليم و بردبار باش و لو اين که بر تو خشم گيرند و نسبت به مسلمانان سعه صدر داشته باش؛ زيرا دنيا چند صباحي بيش نيست.

بسياري از مردم مي‌توانند به وسيله نماز، صدقه، و روزه نسبت به خداوند تقرب حاصل کنند ولي بسيار اندک‌اند افرادي که با صفاي دروني خويش نسبت به مسلمانان خود را به خداوند نزديک كنند. بنابراين از اين که در قلبت نسبت به مسلمانان بغض و حسد و خيانت وجود داشته باشد بر حذر باش؛ زيرا خداوند بر قلوب مسلمانان احاطه دارد .

## توصيه يازدهم

از ازدواج با زنان غير مسلمان و مسيحي بر حذر باش. اگر چه در اسلام ازدواج با اهل کتاب جايز است ولي بايد اين مساله در نظر گرفته شود که غالبا فرزندان ضايع شده و از بين مي‌روند و اختلافات و هرج و مرج‌هاي زيادي بين زن و مرد اتفاق خواهد افتاد و شوهر مسلمان از دينش بيگانه مي‌شود به طوري که ارتباط او با دينش در حد اسلام خواهد بود. و لا حول و لا قوة الا بالله.

در چنين شرايطي نماز، دعوت الي الله، حجاب براي همسر، پرهيز از اختلاط‌ها، و... باقي نخواهد ماند. به خدا سوگند! همه موارد را خودم مشاهده کردم و زماني که مردان مسلمان اقدام به ازدواج با زنان مسيحي کردند پس از اين که شور و شوق اوليه ازدواج و شادماني زندگي جديد از بين رفته است، آن گاهضررهاي اين ازدواج‌ها ظاهر مي‌شود که ماحصل اين كار بي‌ديني و افتادن در لجنزار بي‌عفتي و بي بندوباري خواهد بود.

## توصيه دوازدهم

دين را از چه كساني فرا گيريم؟ سوال بسيار مهمي است که آن را از بسياري از برادران مقيم ديار غرب که به دنبال رخصت‌ها هستند، ملاحظه کرده‌ام و کسي که براي آنها فتوايي را که موافق با هوا و هوس آنها باشد، صادر بکند، شادمان مي‌شوند. حتي برخي چنين‌اند که هرگاه فتوايي را بشنوند که با خواهشات آنان سازگار است از شادماني پرواز کرده و به ستايش آن مفتي مي‌پردازند و مي‌گويند: اين است عالم و دانشمند توانا. اين شيخ واقعيت را درک مي‌کند! اين است که دردها و زخم‌هاي مسلمانان را لمس مي‌کند. آري، در مورد صدور چنين فتوايي چنين مي‌گويد گر چه مخالف کتاب و سنت باشد، يا نسبت به نصوص ديني تساهل نموده و يا در صدد جستجوي رخصت‌ها و اقوال شاذ و ضعيف باشد. اما مهم اين است که فتوا باشد، آري فتوا!

برادر مسلمان! به زودي خداوند از تو يک سوال خواهد کرد و بس و آن اين که:وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَيعني «روزي كه آنان را صدا مي‌زند و مي‌پرسد: به پيامبران چه پاسخي داديد؟»

شما را از فتواي فلان و فلان شيخ نخواهد پرسيد بلکه سوال فقط از پيروي کتاب و سنت خواهد بود. دومرتبه اين سوال را تکرار مي کنم: مرجع و مقتداي امور ديني شما کيست؟ آيا هر کسي که عبايي پوشيده باشد يا عمامه‌اي بر سر داشته باشد و در شبکه‌هاي ماهواره‌اي ظاهر شود؛ مفتي به حساب مي‌آيد و اين شايستگي را دارد که مرجع تقليد دين باشد؟ آري! مقياس و معيار صحيح هرحکم و فتوا تطبيق آن با کتاب و سنت است. لذا از هر هوي و هوس پيروي مکن که در اين صورت تو را از از راه خدا منحرف مي کند .

شيخ فرمود: من در يکي از مراکز اسلامي سخنراني مي‌کردم که شخصي نزد من آمد و گفت: چرا در مساله اختلاط اين قدر تشدّد به خرج مي‌دهيد در حالي که فلان دکتر در شبکه (...) مي گويد: اختلاط بين مردان و زنان در جلسه‌هاي عروسي و گردهمايي‌ها جايز است، به شرط اين که نيت آنها درست باشد و به همديگر بدون شهوت ننگرند؟! در جايي ديگر سخنراني مي‌کردم و شخص ديگري گفت: جناب شيخ! حکم ربا چيست؟ من در جواب گفتم: ربا با تمام انواع و اشکالش حرام است. فورا آن شخص گفت: فلان شيخ در شبکه (...) گفته است: ربا يکي از ضروريات عصر است و اشکالي ندارد. ديگري آمد و در مورد حکم غنا و موسيق استفتا كرد و افزود: فلان شيخ فتوا داده است که حلال است. پس برادر مسلمان! دين خود را بسان کالايي قرار مده که هر کسي بخواهد آن را تخريب کرده و به تباهي و فساد بکشد؛ زيرا تو محاسبه مي‌شوي و از تو خواهند پرسيد: مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَيعني «به پيامبران چگونه پاسخ دادي»؟

## توصيه آخر

حاضر شدن در پيشگاه خداوند را به ياد آور و بدان که اين دنيا گذرگاه است و از خداوند حسن خاتمه را طلب کن. يکي از دوستان گفت: من در کانادا در رشته پزشکي تحصيل مي‌کردم و هرگز آن روزي را که من در اتاق مراقبت در بيمارستان در حالي كه از بيماران پرستاري مي‌کردم، از ياد نمي برم. به طور تصادفي اسم يکي از بيماران که در تحت شماره 3 قرار داشت توجُّه مرا به خود جلب نمود کوشش کردم تا چهره‌اش را شناسايي کنم که بر اثر دستگاه‌ها وشلنگ‌هايي که بر دهان وبيني‌اش وصل بود شناخته نمي‌شد. وي جوان 25 ساله‌اي بود که به مريضي (ايدز) مبتلا بود و بر اثر التهاب حادي که در ريه‌اش بوجود آمده بود و حالش بسيار وخيم و بحراني بود به بيمارستان آورده شده بود! به وي نزديک شدم و کوشش کردم تا آرام آرام با او صحبت کنم

ــ محمد، محمد.

صدايم را شنيد و با کلماتي نامفهوم جواب داد. به خانه‌اش تماس گرفتم،مادرش گوشي را بر داست که با لکنت زباني جواب داد و معلوم شد که لبناني‌الاصل هستند. از سخنانش فهميدم که پدرش تاجر بزرگي است و مالک بازار شيريني‌جات است. حال فرزندش را برايش توضيح دادم. دستگاه‌هايي كه به اين جوان وصل شده و خونريزي حادي را نشان مي‌داد و به شکل وحشتناکي هشدار مي‌دادند را در مکالمه‌ام با مادرش شرح دادم و فرياد زدم: الان بايد به بيمارستان حاضر شوي!

گفت: حالا من مشغولم و در پايان کارم خواهم آمد، من گفتم: زماني مي‌آيي که فرصت از دست رفته باشد و آنگاه گوشي را گذاشتم. بعد از نيم ساعت پرستاري به من خبر داد که مادر جوان آمده و مي‌خواهد با شما ملاقات کند. چون او را ديدم زن مسني بود که از امور ظاهري اسلام دروي اثري يافته نمي‌شد! چون حالت پسرش را مشاهده کرد خواست از گريه منفجر شود. کوشش کردم آرامش کنم و گفتم: به خدا متوسل شو و شفايش را از او بخواه! آن گاه از من پرسيد: تو مسلمان هستي؟ من گفتم: الحمدلله. او گفت: ما هم مسلمان هستيم. من گفتم: بسيار خوب. چرا بالاي سرش نمي‌ايستي و چيزي از قرآن نمي‌خواني، شايد خداوند اندکي بيماريش را تخفيف دهد؟

بغض گلويش را گرفت و سپس سخت به گريه افتاد و گفت: واي! قرآن؟! بلد نيستم! چيزي از قرآن به حفظ ندارم! در حالي که بغض گلويش را مي‌فشرد واشک از چشمانش جاري بود، گفت: ما از وقتي که به اينجا آمده‌ايم جز روزهاي عيد نماز نمي‌خوانيم! در مورد فرزندش از وي پرسيدم؟ گفت: قبلا حالش خوب بوده است. پرسيدم: آيا نماز خوانده است؟ جواب داد: خير، ليکن نيت کرده است که در آخر عمر به حج برود!

دستگاه‌ها شروع به هشدار کرده و هر لحظه صدايشان بيشتر و بيشتر مي‌شد. به جوان مسکين نزديک شدم در حال سکرات مرگ بود. دستگاه به حالت وحشتناکي زرد شد و مادرش با صداي بلند گريه مي‌کرد. پرستاران حيرت زده مي‌نگريستند! دهانم را به گوشش بردم و گفتم: بگو: **«لا اله الا الله، لا اله الا الله»!**جوان جوابي نداد باز من گفتم: بگو: «**لا اله الا الله**»! اندکي به هوش آمد و به من نگاه کرد. بيچاره با تمام وجودش تلاش مي‌کرد و اشک از چشمانش سرازير بود چهره‌اش رو به سياهي گراييد. گفتم: بگو: «**لا اله الا الله**»! او با صدايي حاکي از اندوه و حسرت مي گفت: آآآه درد شديد. آآآه، مي خواهم دردم آرام شود، آآآه، آآآه.

 خواستم اشک‌هايم را کنترل کنم و به او متوسل شدم تا کلمه «لا اله الا الله» بخواند، اندکي لب‌هايش را تکان داد، خوشحال شدم و در دلم گفتم: خدايا! کلمه را تکرار مي کند. الان آن را خواهد خواند. اما با کمال تاسف گفت: ( !caht، !caht) دوستم را مي‌خواهم، دوستم را مي‌خواهم، هاااي طاقت ندارم، طاقت ندارم. مادر نگاه مي‌کرد و مي‌گريست. آن‌گاه نبضش ضعيف شد و سپس ساکت شد. شديداً به گريه افتادم دستش را گرفتم و نهايت تلاشم را به خرج دادم تا بگويد: **«لا اله الا الله».** اما جواب؟! نمي‌توانم، نمي توانم، وانگهي نبضش متوقف شده و از حرکت باز ايستاد.

چهره‌ي جوان تيره گشت و جان داد. هوش از سر مادرش پريد و خود را بر سينه انداخت و فرياد مي‌زد چون اين منظره را مشاهده کردم کنترلم را از دست دادم و تمام قوانين پزشکي را از ياد بردم و دهانم به سوي مادرش باز شد.

ــ تو مسئول هستي. تو و پدرش امانت را ضايع کرديد. خدا شما را ضايع بگرداند. امانت را خيانت کرديد خدا شما را نابود بگرداند. خداوند مي فرمايد:أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَيعني: «آيا کساني که مرتکب گناهان و بدي‌ها مي شوند، گمان مي‌برند که ما آنان را هم چون کساني بشمار مي‌آوريم که ايمان مي‌آورند و کارهاي پسنديده و خوب انجام مي‌دهند و حيات و ممات و دنيا و آخرت‌شان يکسان مي‌باشد؟ (اگر چنين بينديشند) چه بد قضاوت و داوري مي‌کنند»!

پس اي برادر سفر کرده در ولايت غرب! در سرنوشت اين مسلمانان بينديش! چه مي‌شد اگر در مقابل اين جوان، پسر يا دختر، يا خودت بودي؟ لذا بر طاعت خدا حريص باش. قران مجيد مي‌فرمايد:يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَيعني «اي مومنان! از خدا بترسيد و هر کسي بايد بنگرد که چه چيزي براي فردا (ي قيامت خود) پيشاپيش فرستاده است. از خدا بترسيد، خدا آگاه از هر آن چيزي است که انجام مي‌دهيد.»

در تمام احوال خود به خدا پناه ببر و در همه اعمالت از او کمک و توفيق بخواه. چنان که خداوند مي‌فرمايد:وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًايعني «و (بندگان رحمان) کساني‌اند که مي‌گويند: پروردگارا! همسران و فرزنداني به ما عطا فرما (که به سبب انجام طاعات و عبادات و ديگر کارهاي پسنديده؛ مايه سرور ما و) باعث روشني چشمان ما گردند».

از خداوند ثبات در دين و نجات از فتنه‌ها را طلب کن. قران مي‌فرمايد:اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَيعني «اي مومنان! آن چنان که بايد از خدا ترسيد و شما نميريد مگر آن که مسلمان باشيد».

در تمام احوالت بر ذکر الله تعالي حريص باش. چنان که خداوند مي فرمايد:يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًايعني «اي مومنان! بسيار خداي را ياد کنيد.»

مراقبت الله را مد نظر داشته باش اگر نفس تو را به سوي معصيت فرا خواند، بدان که او تو را مي‌بيند و مراقب توست.

خلاصه اين که بايد در ميان تو و پروردگارت يک ارتباط پنهاني از قبيل شب بيداري، نماز تهجد، صدقه پنهاني يا دعوت و نصيحت مردم باشد؛ زيرا هر کسي خدا را در حالت آسايش و راحتي بشناسد خدا او را به وقت سختي مي‌شناسد. از خدا بخواه تا تو را حفاظت کند و به توفيقاتت بيفزايد.

در پايان دوست گرامي! اي مسلمان ساکن در سرزمين غرب! اين‌ها، نصايح و توصيه‌هاي خالصانه‌اي بود که با روحم آميخته بودند ـ و حاصل سال‌ها تجربه و مسافرت در کشورهاي غربي بودـ برايت بيان کردم و صادقانه ـ براي خشنوديي خدا ـ تو را نصيحت و ارشاد کردم .

پس مرا در دعاهاي غايبانه‌ات که موجب جلب رحمت خداوند براي من و تو خواهند بود، سهيم بگرداني.

**و السلام عليکم و رحمة الله و برکاته**

پايان ترجمه/11/1384هـ

حوزه علميه عين العلوم گشت ــ سراوان

1. 1- با وجود اين كه پدر و مادرش عرب و خودش در کشور عربی به دنیا آمده است . [↑](#footnote-ref-2)
2. ـ بقره 164. [↑](#footnote-ref-3)
3. ـ فصلت: أيه \9ـ 12. [↑](#footnote-ref-4)
4. - المغنی (ص8/457) [↑](#footnote-ref-5)
5. - ضرب المثل عربي است كه «تعرف الاشياء باضدادها.» [↑](#footnote-ref-6)
6. - این راهکار مخصوص مسلمانان عرب زبان است اما آنانی که زبانی غیر از زبان عربی دارند باز هم بر آنها لازم است تا در محیط خانواده با زبان خودشان سخن بگویند، زیرا زبان هویت انسان است و تجربه ثابت نموده است که از دست دادن زبان – زبان مادري- باعث از دست دادن همه ارزشهای ديگر خواهد بود. مترجم. [↑](#footnote-ref-7)
7. - مسلم . [↑](#footnote-ref-8)
8. - البته به فضل خداوند در كشور ما نيز كه زبان رسمي آن فارسي است در مناطق مختلف آن از جمله سيستان و بلوچستان، خراسان، هرمزگان و... تعداد حافظان قرآن مجيد بسيار زياد است به طوري كه سالانه دهها و صدها نفر از فرزندان مسلمان حافظ قران مجيد مي‌شوند و امروزه استان سيستان و بلوچستان به حدي از نعمت حفاظ بهره‌مند شده است كه در ماه مبارك رمضان كم مسجدي يافته مي‌شود كه در نماز تراويح قران مجيد ختم نشود و زاهدان – و شهرهاي ديگر استان- به خود لقب شهر حافظان قران را به خود اختصاص داده است، با وجودي كه اكثر اين حافظان زبان عربي را بلد نيستند و اين از فضل و احسان خداوند است. ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء [↑](#footnote-ref-9)
9. - اخيراً آمار مسلمانان هند را دويست هزار نفر گزارش داده‌اند. [↑](#footnote-ref-10)
10. - ترمذی با سند حسن وصحیح. [↑](#footnote-ref-11)
11. - روایت از ترمذی و ابن حبان و لفظ از ابن حبان است و این حدیث حسن و صحیح است . [↑](#footnote-ref-12)
12. - ابن ماجه با سند صحیح. . [↑](#footnote-ref-13)